

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهرا (س)

سال نوزدهم، دوره جدید، شماره ۳، پیاپی ۸۰، پاییز ۱۳۸۸

بینش و روش در تاریخ نگاری عتبی

اسماعیل حسن زاده^۱

تاریخ تصویب: ۸۹/۱۰/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۳۱

چکیده

عتبی مورخ ایرانی عربی‌نویس قرن پنجم، نقش مهمی در روشنگری تحولات‌های شرق ایران داشته و تاریخ او الگوی مطالعات ادبی و تاریخی شده است. شرح‌های متعدد و اقتباس از داده‌های تاریخی او نشان می‌دهد تاریخ‌یمنی اثری تأثیرگذار بوده است. هدف این مقاله این است که با روشی تحلیلی تأثیر متقابل بینش و روش در تاریخ نگاری عتبی را روشن سازد.

نظام فکری عتبی مبتنی بر چهار مؤلفه‌ی سلطنت‌گرایی، نخبه‌گرایی، انتقادی و شریعت‌مداری است که او را قادر ساخته است به روش توصیفی و تحلیلی به انحطاط‌شناسی دولت‌های شرق ایران و قدرت‌گیری غزنویان و نقش تفکر و رفتار نخبگان در این روندها پردازد. هرچند عتبی در هماهنگی اجزای نظام فکری موفق عمل نکرده، و روایتی تاریخی با طرحی منسجم نپرداخته است، تاریخی ارزشمند با داده‌هایی منحصر به فرد درباره‌ی شرق ایران نوشته که مورخان بعدی به آن استناد کرده‌اند. این

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه الزهرا ismailhassanzadeh@yahoo.com

جامعیت، تاریخ او را از تک‌نگاری فردمحور به تاریخ منطقه‌ای بدل ساخته است.

واژه های کلیدی: عتبی، تاریخ یمنی، غزنویان، سامانیان، خراسان، سلطان محمود.

مقدمه

حاکمیت کوتاه‌مدت غزنوی وارث رونق فرهنگی سامانیان بود. با وجود تفاوت‌های قومی و زبانی دو سلسله، اختلاف بنیادین یا تفاوت رویکردی در جهت‌گیری‌های فرهنگی آن دو دیده نمی‌شود. برای هر دو، زبان فارسی و عربی کاربردهای ویژه‌ی خود را داشت. شعر نخستین عرصه‌ای بود که در دوره‌ی سامانی به پارسی‌نویسی روی آورد و در اوایل دوره‌ی غزنویان، با فردوسی به اوج خود رسید. دانش تاریخ عرصه‌ای بود که با چند دهه تأخیر به پارسی‌نویسی روی آورد. در تاریخ‌نگاری پارسی، نخستین تاریخ موجود، تاریخ بلعمی (۳۵۲ ق) در دوره‌ی سامانی است. پارسی‌نویسی در تاریخ در دوره‌ی غزنوی با پشتکار بیشتر پیگیری می‌شد، که موضوع این مقاله نیست. پارسی‌نویسی رقیب سرسخت عربی‌نویسی در تمام عرصه‌های علمی، از جمله تاریخ بود. جریان تاریخ‌نویسی عربی با تاریخ‌نرشی و تاریخ ولات خراسان سلامی در دوره‌ی سامانی تداوم یافت و در دوره‌ی غزنوی با تاریخ یمنی به اوج رسید.

تاریخ یمنی یکی از حلقه‌های میانی تاریخ‌نگاری عربی‌نویس ایرانی است که از نظر سبک و محتوا تأثیر فراوانی در تاریخ‌نویسی بعدی به جای گذاشت.^۱ این مقاله در پی توضیح و تبیین تاریخ‌نگاری و روش تاریخ‌نگاری عتبی است. در پی آن است که شرح دهد عتبی از چه منظری به حوادث نگریسته و آن‌ها را از «حادثه» به «داده» تبدیل کرده و این تبدیل با چه بن‌مایه‌های فکری و بستر روشی، و در چه روندی روی داده است؟

۱. نام‌بردن کتاب‌های تاریخی که روایت‌های عتبی را از کتاب الیمنی نقل یا به اهمیت آن اشاره کرده‌اند، به درازا می‌کشد.

برای مطالعه‌ی بیشتر نک: مقدمه‌ی یوسف الهادی (۱۳۸۷)، تهران.

عتبی ادیب و مورخی مشهور است که متقدمان و متأخران با معیار ضرورت‌های پژوهشی خود بدان پرداخته و درباره‌ی تاریخ او بسیار نوشته‌اند. صاحب‌نظران از دیدگاه‌های خاص به او و اثرش پرداخته است که می‌توان آن‌ها را در سه دسته دسته‌بندی کرد: دسته‌ی اول، پژوهش‌های متقدمان است که می‌توان از آن‌ها به‌منزله‌ی شرح و تفسیر تاریخ یمنی یاد کرد. با توجه به جایگاه والای تاریخ یمنی نزد فاضلان، از قرن ششم تا دوازدهم قمری، شرح و تفسیرهای متعددی از عالمان خوارزمی، کرمانی، اصفهانی، نیشابوری تا عالمان عثمانی و اشیلی نوشته شده که هر یک با توجه با نیازهای علمی خود به روشنگری ابهام‌ها، تفصیل و شرح اختصارها، تکمیل نواقص، تثبیت زمان و مکان حوادث و غیره پرداخته‌اند (عتبی، ۱۳۸۷: ۱۷۴-۱۷۸ (مقدمه)). توجه دیرپای اهل علم به این اثر ماندگار گویای ارزش ادبی آن و استفاده‌ی فراوان منابع تاریخی از آن نشان‌دهنده‌ی ارزش تاریخی آن است.^۱

دسته‌ی دوم، پژوهش‌های زیست‌نامه‌ای و نسخه‌شناسی است که به‌جای مقدمه برای چاپ تاریخ یمنی و ترجمه‌ی آن نوشته شده است. مقدمه‌ی بسیار طولانی یوسف الهادی بر چاپ اخیر کتاب، در واقع شرح بستر تاریخی و تحول‌های سیاسی اواخر دوره‌ی سامانی و دوره‌ی غزنوی است. او در چند سطر زیست‌نامه‌ی وی و همچنین در چند صفحه نسخه‌شناسی کتاب را با شرح وجوه اهمیت آن نزد مورخان متقدم، به همراه عکس برخی از صفحه‌ها را آورده است.^۲ مقدمه‌ی جعفر شعار بر چاپ ترجمه‌ی فارسی نیز به زیست‌نامه‌نویسی و نسخه‌شناسی و معرفی ترجمه‌ها و شرح‌های تاریخ یمنی پرداخته است که تنها بحث مفید در این مقاله «اهمیت کتاب» است. نویسنده در این بخش به ارزش تاریخی، ادبی و برخی نکته‌های برجسته‌ی کتاب و مذهب نویسنده توجه کرده است.^۳

۱. برای آگاهی بیشتر از شرح‌های تاریخ یمنی نک: مقدمه‌ی شعار و الهادی.

۲. برای کسب آگاهی بیشتر از هویت نسخ خطی و محل نگه‌داری آن‌ها و همچنین چاپ‌های متعدد آن در کشورهای مختلف به مقدمه‌ی یوسف الهادی بر تاریخ یمنی (۱۳۸۷) (تهران: میراث مکتوب)، مراجعه شود.

۳. تعلیقات، توضیحات و استدراکات ضمیمه‌ی کتاب، خواننده را با معنای واژه‌های دشوار، ترجمه‌ی ابیات و مثل‌های عربی آشنا می‌کند و از نکات قوت ترجمه برای فارسی‌زبانان است. مقدمه‌ی علی اکبر قویم بر چاپ ترجمه‌ی تاریخ یمنی (تهران: ۱۳۳۴) به نقل از مقدمه‌ی جعفر شعار نیز اشاره‌ای به بینش و روش تاریخ‌نگاری ندارد.

دسته‌ی سوم، پژوهش‌های تاریخ‌نگارانه است که برخی پژوهشگران ایرانی و خارجی آن‌ها را نوشته‌اند. فصل تقدم در تاریخ‌نگاری عتبی از آن باسورث^۱ غزنوی پژوه است که در مقاله‌ی «منابع نخستین مربوط به چهار سلطان اول غزنوی» به بررسی تاریخ عتبی، گردیزی، بیهقی و بیرونی پرداخته (Bosworth, 1963 : 3-22)^۲ است. او با آنکه بر بررسی انتقادی متون تأکید کرده، خود تنها در چند سطر به نقد رویکرد تاریخ‌نگاری عتبی پرداخته و مختصری از آن را در تاریخ غزنوی (۱۳۷۸: ۱/۸) تکرار کرده است.

پژوهش ارزشمند جولی اسکات میثمی^۳ (۱۹۹۹)، با عنوان *تاریخ‌نگاری ایرانیان تا پایان قرن دوازدهم میلادی*، به تفصیل به شرح و بسط تاریخ‌نگاری سامانی، غزنوی و سلجوقی پرداخته (همان: ۵۳-۶۶) و ۱۲ صفحه را به تاریخ‌نگاری عتبی اختصاص داده است. او تحت تأثیر تردول^۴، سامانی‌پژوه معاصر، به جای پرداختن به بینش و روش عتبی، تحول‌های پایانی دوره‌ی سامانی و غزنوی را توضیح داده و به سامانیان بیش از غزنویان، که نکته‌ی کانونی عتبی است، توجه کرده است. مهم‌تر از همه، بحثی سامانمند درباره‌ی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری عتبی نپرداخته و اشاره‌هاش در لابه‌لای تاریخ سیاسی آمده است.

روبرتو روبیناچی^۵ مقاله‌ای با عنوان «شواهد شعری در تاریخ‌یمنی» نوشته است که بیش از اینکه رویکردی تاریخ‌نگارانه داشته باشد، ادبی است و اشعار موجود در تاریخ‌یمنی را بر دو محور موضوع‌های تاریخی و ادبی تقسیم کرده است.^۶ دانیل التون^۷ در لابه‌لای مقاله‌ی «تاریخ‌نگاری اسلامی» در یک صفحه گزارشی کوتاه از زیست‌نامه و ویژگی تاریخ‌نگاری عتبی

1. E.C.BOSWORTH

2.E.MeisaM.S.J-

3.tredwell.s

۴. اثر تردول با مشخصات زیر در فهرست مأخذ و منابع میثمی است.

Tredwell.w.l (1999). *The Political History of the Samanid State*, PHD. Diss, University of Oxford.

5.Rubinachi.R.

۶. نویسنده علیرغم تلاش، به اصل مقاله دست نیافت. فقط گزارشی پیشینه‌ای از آن در مقاله‌ی باسورث با عنوان

«شواهد شعری در تاریخ مسعودی (بیهقی)» آمده بود که مشخصات این مقاله در فهرست آمده است.

7. Elton.l.daniel

به دست داده است. این مقاله نیز همچون اثر میثمی با بهره‌برداری از کتاب تردول تدوین شده است.

متأسفانه پژوهشگران ایرانی به تاریخ میمنی توجه درخوری نشان نداده‌اند. تنها یادداشتی از محمد کاظم رحمتی (۲۰۱۰) درباره‌ی این موضوع در آرشیوهای الکترونیکی وجود دارد. این یادداشت نیز جنبه‌ی عمومی دارد و حرفی افزون بر مقدمه‌های پیش‌گفته، نروده است. می‌توان مقاله‌ی پیش‌رو را نخستین تحقیق از نوع پژوهش‌های تحلیلی- انتقادی از تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری عتبی تلقی کرد که بر آن است تا ضمن تبیین بینش و روش تاریخ‌نگاری عتبی، تأثیر متقابل آن‌ها را بر یکدیگر روشن کند. لازم است پیش از پرداختن به اصل موضوع، از زیست‌نامه و حیات علمی عتبی، به‌همراه توضیح مختصر درباره‌ی ترجمه‌ی جرفادقانی- به‌منزله‌ی مبنای پژوهش- گزارشی مختصر داده شود، سپس به دو محور بینش و روش تاریخ‌نگاری به‌تفصیل پرداخته خواهد شد.

زندگی سیاسی و دیوانی عتبی

آگاهی محدود ما از زندگی عتبی، مدیون اشاره‌های پراکنده در تاریخ میمنی و شرح حال او در *یتیمه‌الله* ثعالبی است. با توجه به دوستی ثعالبی و عتبی، گزارش‌های او اعتباری دوچندان پیدا می‌کند. محدودیت اطلاعات نیز ما را مجبور به نقل این گزارش کرده است. عتبی در یک خانواده‌ی اشرافی ایرانی عربی‌تبار، که نسب خود را به عتبه‌بن غزوان صحابی پیامبر می‌رسانیدند، پرورش یافت. تاریخ و محل تولد او در منابع نیامده است. بنا به گزارش ثعالبی، او جوانی خود را در ری گذرانده است، اما خود او خراسان را موطن خود می‌داند (ثعالبی، ۱۴۰۳: ۴۵۸/ ۴؛ عتبی، ۱۳۸۷: ۶۴۲؛ جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۴۷۵-۴۷۶). عتبی در رساله‌ی *درباره‌ی ابوالحسن بغوی* دوستی‌اش با پسر بغوی و اختلافش را با او بیان کرده و از این گفته است که چگونه بغوی با شکایت به وزیر شمس‌الکفاه احمد بن عبدالصمد می‌مندی، او را بر آن داشت که به عراق مهاجرت کند (عتبی، ۶۴۹-۶۱۵؛ جرفادقانی، ۴۸۲-۴۴۵). بدیهی است این اتفاق‌ها در دوره‌ی کهن سالی وی بوده است. اینکه چرا خانواده‌ی عتبی از خراسان به ری مهاجرت کرده بودند، معلوم نیست، اما آنچه از

گزارش‌های تاریخی برمی‌آید این است که شماری از خانواده‌ی گسترده‌ی عتبی در خراسان در مصدر امور دیوانی بودند. دایی‌اش ابونصر عتبی صاحب برید نیشابور بوده است (عتبی، ۲۴۷). ابوالحسین عتبی وزیر سامانی، از این خاندان بوده و با واگذاری مناصبی به خویشان خود نفوذ سیاسی و دیوانی آن را تقویت کرد. خویشاوندی عتبی مورخ با عتبی وزیر را از جناح‌بندی نیمه‌ی دوم قرن چهارم هجری دوره‌ی سامانی، و مدح و ستایش‌های مورخ از وزیر می‌توان استنباط کرد. عتبی مورخ در رقابت بین خاندان عزیر و خاندان عتبی، آشکارا از خاندان عتبی وزیر حمایت می‌کند. او این حمایت را حتی به ابوالعباس تاش، سپهسالار منصوب وزیر، و عبدالرحمان پارسی، وزیر منصوب تاش نیز تسری داده است؛ درحالی‌که جناح مقابل یعنی خاندان سیمجوریان و فائق خاصه را نقد کرده و عبدالله بن محمد بن عزیر، وزیر منصوب سیمجوریان را دشمن آل‌عتبه معرفی می‌کند (عتبی، ۲۴۹-۲۵۰؛ جرفادقانی: ۶۴-۶۵).

عتبی مورخ پس از مرگ دایی‌اش، لقب و منصب او را به‌دست آورد، اما تاریخ این واقعه را نمی‌توان تعیین کرد. ظاهراً عتبی پس از سقوط اعتبار سیاسی خاندانش به نزد ابوعلی سیمجور (۳۸۷ ق) رفت (عتبی، ۲۰۸). این یکی از معماهای زندگی دیوانی و سیاسی اوست. پناه‌بردن به دشمن خانوادگی خود برآیند نگرش مصلحت‌طلبانه‌ی سیاسی اوست. اندکی بعد با سقوط سامانیان و بروز هرج و مرج در خراسان و گسترش نفوذ زیاریان، به خدمت سلطان قابوس بن وشمگیر زیاری شتافت و نایب او در متصرفات خراسانی قابوس شد. از دوست عالمش، ثعالبی^۱ در سال ۳۹۱ ق برای رفتن بدان دربار دعوت کرد (ثعالبی، ۱۴۰۳: ۱/۲۵۲). بعد به خدمت سبکتکین و محمود راه یافت و رابطه‌ی خوبی با شاهزاده محمد و ابونصر، برادر محمود، برقرار کرد. از زندگی پرمشغله و فرازونشیب‌ها در پیوستن به قدرت مسلط می‌توان چنین استنباط کرد که رفتار او از واقع‌بینی تا فرصت‌طلبی سیاسی در نوسان بود و این در جهت‌گیری‌های تاریخ‌نگارانه او نیز نمود یافته است. مثلاً در انتقاد از خاندان سیمجوری، پس از پیوستن به غزنویان، به‌نوعی درصدد هموارسازی راه نزدیک‌شدن به کانون قدرت بود (نک: فروزانی، ۱۳۸۱؛ هروی، ۱۳۸۲) و بعد به

۱. ثعالبی نه‌تنها در *تیمه‌الدهر*، در سایر آثارش مانند *تیمارالقلوب*، از عتبی حکایت نقل کرده است (۱۳۷۶: ۲۸۹ و ۷۳).

خدمت شاهزاده محمد درآمد. پس از مرگ محمود ظاهراً به جناح پدیران پیوست و نفوذ سیاسی و دیوانی خود را از دست داد. احتمالاً در این سال‌ها مورد آزار بغوی قرار گرفته و تصمیم به مهاجرت گرفته بود که مرگ امانش نداد و در سال ۴۲۷ ق درگذشت.

زندگی فکری و علمی عتبی

متأسفانه آگاهی ما درباره‌ی حیات قلمی مورخ به مراتب از زیست‌نامه‌اش کمتر است. از تحصیلات او اطلاعی در دست نیست، اما احتمالاً همچون سایر فرزندان خاندان‌های دیوانی، به تحصیل علم و ادب که ضروری زندگی دیوانی است، اشتغال داشته است. بر اساس مندرجات تاریخ یمینی می‌توان برای او سه کتاب یا رساله برشمرد. نخستین اثر عتبی با عنوان *لطائف الأدب*، کتابی از نوع یتیمه‌الدهر ثعالبی، یا *خریده‌القصیر عمادالدین کاتب اصفهانی* بوده که «نوادر اخبار و بدائع خطب و اشعار» خود او و دیگران در آن آمده بوده است (عتبی، ۱۳۸۷: ۴۴۱؛ جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۲۶۳). متأسفانه این کتاب باقی نمانده است. دومین اثر وی، *تاریخ یمینی فی اخبار دولة الملک یمین الدوله ابی‌القاسم محمود بن ناصرالدین ابی‌منصور سبکتکین* است که حوادث شرق ایران را تا سال ۴۱۲ ق تألیف کرده و به‌طور پراکنده اطلاعاتی از سال‌های پسین نیز داده است. هر چند تاریخ یمینی را باید جز آثار تک‌نگارانه با محوریت سبکتکین و محمود غزنوی تلقی کرد و خود مؤلف هم به این عنوان و شیوه‌ی نگارش آگاه بوده و آن را در عنوان گنجانده است، گزارش‌های او از سامانیان، خوارزمشاهیان مأمونی، آل فریغون، آل زیار (قابوس بن وشمگیر) آل بویه در ارتباط با شرق ایران، سیستان، افغانیان و خلافت عباسی، اطلاعات ارزشمندی است که در سایر منابع کمتر دیده می‌شود. او درباره‌ی چند دهه‌ی پایانی سامانی، با نگرش تحلیلی و انتقادی روند انحطاط و سقوط سامانی را توضیح داده است؛ اهمیت داده‌های مربوط به سامانیان به حدی است که می‌توان برای تاریخ یمینی دو کانون توجه نام برد: غزنویان و سامانیان. اگر چند موضوع سیاسی و اجتماعی و مذهبی، مانند گزارش قحطی نیشابور، مأموریت تاهرتی سفیر مصر فاطمی، فرقه‌ی کرامیه و فتوح هند را استثنا کنیم، او در بخش سامانیان بیش از غزنویان به جزئیات پرداخته است و هر چه به زمان خود نزدیک‌تر شده، کلی‌نگری بر جزئی‌نگری و موضع تأییدگرایانه بر نقادی غلبه یافته است.

سومین اثر عتبی رساله‌ای است در تقییح رفتار اجتماعی، سیاسی و اخلاقی ابوالحسن بغوی، یکی از متنفذان خراسانی، که به «آخر یمینی» معروف است. هرچند این رساله ضمیمه‌ی تاریخ یمینی است، محتوای آن نشان می‌دهد که این رساله مدتی بعد از تاریخ یمینی نوشته شده و سبک و رویکرد نگارشی این دو با هم متفاوت است و آن را باید از نوع نفثه‌المصدر دانست که بیشتر سبک و رویکرد خاطره‌نگاری دارد تا تاریخ‌نویسی. این رساله دفاعیه‌ای با محور «خود» عتبی است. او در این رساله با نقد رفتار بغوی از راست و دروغ، آنچه توانسته بیان کرده است. البته گزارش‌های او را نمی‌توان با استناد به منابع دیگر نقد و ارزیابی کرد، اما گه‌گاه داده‌هایی داده است، از جمله با معتزلی خواندن بغوی اتهام‌هایی به معتزلیان وارد کرده که در خور تأمل است (عتبی، ۱۳۸۷: ۶۳۹؛ جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۴۷۲). این اتهام‌ها نشان می‌دهد باید درباره‌ی قضاوت‌های دیگر او در این زمینه احتیاط کرد.

درباره‌ی ترجمه‌ی جرفادقانی

شاید توضیح درباره ترجمه تاریخ یمینی در نگاه نخستین ضروری مقاله نباشد؛ اما با توجه به اینکه بسیاری از پژوهشگران ایرانی به دلیل دشواری متن عربی تاریخ یمینی از ترجمه استفاده می‌کنند، ممکن است روش و بینش تاریخی عتبی را بر اساس متن فارسی تحلیل کنند، که موجب خطا در تحلیل خواهد شد، زیرا جرفادقانی علاوه بر اضافات، که خود نوعی دست‌کاری در متن است، به طور تعمدی در محتوای آن نیز دست برده و جهت‌گیری بینش تاریخی عتبی را تغییر داده است. به طور کلی دست‌کاری جرفادقانی در متن تاریخ یمینی را می‌توان در سه بخش دسته‌بندی کرد.

۱. اضافات: این بخش شامل مقدمه، اشعار فارسی و عربی، امثله، حدیث، روایت‌های تاریخی، تغییر نام‌های اشخاص، ملحقه، عنوان‌های جدید، افزودن نام شاعری که عتبی شعر او را بدون ذکر نامش آورده و... است. جرفادقانی مقدمه‌ی عتبی را حذف و خود مقدمه‌ی جدیدی بر آن نوشته است که محتوای آن‌ها کاملاً متفاوت است. در ملحقه‌ی معروف به «خاتمه یمینی» حوادث سال‌های پایانی حکومت سلجوقی (۵۸۲ ق تا سقوط آن سلسله) و تحول‌های بعدی شرح داده شده است که این شرح ارزش تاریخی زیادی دارد. سبک نگارشی این پیوست ساده‌تر از متن ترجمه

است. مقایسه‌ی تعداد اشعار تاریخ‌یمنی و ترجمه‌ی آن نشان می‌دهد که افزوده‌ها درخور توجه است. تاریخ‌یمنی ۸۹۲ بیت عربی دارد که جرفادقانی حدود ۴۶۶ بیت آن را نقل و بقیه را حذف کرده و به‌جای آن، ۱۲۵ بیت شعر (۹۰ بیت عربی و ۳۵ بیت فارسی) افزوده است. کاهش یک‌سوم ابیات به‌منزله‌ی تخفیف رویکرد ادبی تاریخ‌یمنی است. اگر احادیث و امثله‌ی اضافه شده یا کاسته شده نیز منظور شود، تغییرها بسیار خواهد بود. جرفادقانی بارها روایت ناقص عتبی را تکمیل کرده است و این نشان‌دهنده‌ی احاطه‌ی مترجم بر کتاب‌ها و روایات تاریخی است.^۱ مثلاً در ترجمه (ص ۸۵) بخشی از نامه‌ی ابوعلی سیمجوربه فائق آمده که در متن عربی دیده نمی‌شود.

تغییر در نام‌ها، اعم از اختصار یا تکمیل آن، مانند تکمیل نام ابوالحسین خازن به صورت ابوالحسین جعفر بن محمد خازن بسیار زیاد است (عتبی، همان: ۲۱۳؛ جرفادقانی، همان: ۱۹). باید گفت بیشترین افزوده‌های جرفادقانی در توصیف ویژگی‌های اخلاقی، طبیعت، شجاعت یک فرد یا مختصات جغرافیایی و غیره است که امروزه از آن به ترجمه‌ی غیروفادار (آزاد) متن یاد می‌شود.

۲. حذفیات: علاوه بر موارد بالا، حذف پاره‌ای از اصطلاحات و واژگان دیوانی و نظامی،

مانند دبایس، قراتکینیات، عشرینیات، کراکله، غلامان داریه (عتبی، ۲۲۶-۲۲۶ و ۲۶۶) و

حذف نام برخی از بازیگران رویدادها، مانند حذف نام ابوالفضل بلعمی و ابی‌جعفر عتبی

(از ص ۲۲۷)، بکناش و حسین بن مالک یا بنی‌مالک (از ص ۲۳۵) نیز دیده می‌شود.

حذف نام راوی روایت‌های تاریخی یا نام شاعران (عتبی: ۲۲۸ و ۳۴۲)، حذف کلمات

شناسه‌ی افراد (ص ۵۳۱)، حذف برخی از تاریخ‌ها (همان: ۲۳۵ و ۵۲۷ و...؛ حذف نام برخی

شهرها و اماکن جغرافیایی (ص ۲۶۳) را نیز باید افزود.

۱. بررسی و نقد بینش تاریخی و شیوه‌ی ترجمه‌ی ابوشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی که خود از ادیبان دوره‌ی سلجوقی است و آثار ادبی جندی از جمله روضه‌الجزین، شعله‌القابض و تحفه‌الافاق فی محاسن اهل‌العراق نوشته است. از نام کتاب اخیر چنین بر می‌آید که نام آن را از کتاب *تیمه‌اللمهر فی محاسن اهل‌العصر* ثعالبی گرفته است (که متأسفانه تاکنون باقی نمانده یا شناخته نیست)، ضروری است. عطا محمد رادمثنش (۱۳۸۲: ۷۳-۷۱) در یک پژوهش سه صفحه‌ای خطبه‌ی آغازین ترجمه به قلم جرفادقانی را تحلیل ادبی کرده است که ارزشمند است.

۳. تحریفات: عدم وفاداری به متن اصلی در ترجمه نوعی تحریف است و امروزه روا نیست، اما وفاداری به متن در آن دوره جدی گرفته نمی‌شد و نمونه‌ی بارز آن ترجمه‌ی تاریخ طبری (تاریخ بلعمی) است که خود کتابی مستقل است. منظور از تحریفات افزودن یا کاستن داده‌هایی است که نظام فکری و تاریخی فرد (پدیدآورنده) را تغییر بدهد. مثلاً نگرش مشیتی نزد عتبی به مراتب کم‌رنگ‌تر از ترجمه‌ی جرفادقانی است. او با افزودن یا کاستن جمله‌ها، مثل‌ها و اشعار عربی این تحریف را انجام داده است. در عتبی واقع‌گرایی بر آرمان‌گرایی غلبه دارد، درحالی‌که در جرفادقانی برعکس است. نگرش انتقادی بر تحول‌های تاریخی در جرفادقانی پررنگ‌تر از عتبی است. با وجود این همه افزوده‌ها، کاسته‌ها و تحریف‌ها، باز به نظر می‌رسد نمی‌توان این ترجمه را به‌سان ترجمه‌ی طبری (به‌دست بلعمی)، کتابی مستقل به‌شمار آورد، اگرچه داده‌های کافی برای تبیین بینش و روش جرفادقانی موجود است.^۱

بینش تاریخی مورخ

عتبی در یک خانواده‌ی اشرافی در خراسان پرورش یافت. دوران جوانی او مصادف با ایام محنت و جنگ‌های داخلی سامانیان و انحطاط این سلسله بود. این دوره مصادف با کشاکش مذهبی بین کرامیان، شافعیان، حنفیان و شیعیان به‌ویژه اسماعیلیان بود. سیاست مذهبی نه‌چندان پایدار سامانیان و سیاست مذهبی سیال غزنویان از حمایت از کرامیان تا گرایش به حنفیان و تقویت شافعیان نشان‌دهنده‌ی نوعی ناپایداری و عدم تعصب دینی در بین سلاطین این دوره است. خاندان‌های متنفذ و بزرگ نیز از کشمکش‌ها به‌دور نماندند و گاه خود، فعالان این منازعات بودند. دوره‌ی جوانی عتبی در ری، یکی از مراکزی که منازعات فرقه‌ای در آن موج می‌زد، سپری شده بود. این بستر سیاسی و اجتماعی به شکل‌گیری نظام فکری او انجامید. از قراین چنین برمی‌آید که او بر مذهب حنفی بوده و به‌تبع سیاست رایج، از دشمنان شیعیان اسماعیلی و کرامی بود و نظر مساعدی

۱. با توجه به این که مصحح ترجمه‌ی تاریخ یمنی (جعفر شعار) در تصحیح متن فارسی فقط از شرح منینی (فتح الوهبی) بهره برده و به متن عربی رجوع نکرده است. تصحیح مقابله‌ای این دو متن ضرورتی انکارناپذیر فراروی تاریخ‌پژوهان است.

به شافعیان هم نشان نمی‌داد. این امور، عتبی را در عرصه‌ی سیاست، واقع‌گرای متمایل به فرصت‌طلبی و طرفدار سلطنت متمرکز، در عرصه‌ی اجتماعی، نخبه‌گرا و منتقد، و در عرصه‌ی دین شریعتمدار متعصب کرده بود.

باید گفت در آثار او مباحث نظری تاریخ و تاریخ‌نگاری نیامده است. از این رو، ناگزیر، تفکر تاریخی او را از لابه‌لای نوشته‌های او استنباط می‌کنیم. بدیهی است بین تصریح به بن‌مایه‌های فکری با استنباط، از نظر درجه‌ی اعتبار تفاوت وجود دارد. فقر روشی در بین مورخان نیز خود مشکلی دیگر است. عتبی نیز گرفتار آن است.

بینش سلطنت‌گرایانه

یکی از مقوله‌های بنیادین بینش تاریخی عتبی سلطنت‌محوری است. او این مقوله را در دو سطح بیان کرده است: در سطح اول، سعی دارد رویکرد نظری اراده‌ی سلطانی را در پس پشت همه‌ی رویدادها نشان دهد. جهت‌گیری تحلیل خود را نیز متوجه مشروعیت‌سازی برای سلطنت کرده است. عتبی به‌وضوح تحت تأثیر اندیشه‌ی ایرانی سلطنت است و در مقدمه‌ی کتابش نظریه‌ی توأمانی پادشاهی و دین را متذکر شده است و دین را بنیاد، و پادشاهی را حارس آن معرفی می‌کند؛ به‌طوری‌که یکی بدون دیگری عینیت و هویت خود را از دست می‌دهد. او سلطان را «ظل‌الله روی زمین، خلیفه‌اش بر مخلوقات، امین حق، اکمال سیاست، هدایتگر عوام و خواص، فرونشاندن‌دهی حوادث و فتنه‌ها» معرفی می‌کند که تنها با «حکومت اوست که خوف و محنت» برطرف می‌شود (عتبی، ۱۳۸۷: ۱۹۹ - ۲۰۰).

عتبی صفات خدایی را در حق سلطان ساری و جاری می‌داند و او را نظام‌بخش، عدالت‌گستر، تساوی‌خواه بین خواص و عوام، رفع‌کننده‌ی هرج‌ومرج و اضطراب و هیجان، تنظیم‌کننده‌ی رفتار مردم با روحیاتشان، جلوگیری‌کننده از طغیان، تأمین‌کننده‌ی معاش و معاد مخلوق روی زمین می‌داند (همان‌جا). عتبی معتقد است عوام فقط ظاهر سیاست را می‌بینند و از آن واهمه دارند، درحالی‌که اگر به آنچه در کتاب خدا آمده با فکر و تدبیر بنگرند، متوجه می‌شوند که خداوند برای نفس انسان امامی قرار داده تا او را به صلاح و رستگاری رهنمون سازد و از زشتی‌ها باز دارد. در

واقع سلطان تأدیب‌کننده‌ی نفس و مقوم ذات بشری است. او سلطان را وزنه‌ی تعادل‌بخش جامعه می‌داند که انصاف‌ورزیدن و تقسیم عادلانه‌ی درآمدها به وی امر شده است. او معیار عدالت را نیز استحقاقی و اکتسابی افراد می‌داند. با توجه به این مؤلفه‌ها می‌توان از دیدگاه عتبی چنین استنباط کرد که منظور او از تقسیم عادلانه بر اساس استحقاق است، نه به معنی تساوی در توزیع ثروت. او با استناد به آیه‌ی نه سوره‌ی الرحمن سلطان را عامل تساوی و تعادل در جامعه معرفی می‌کند، اما سلطنت را بدون «حدید» ناقض مأموریت اصلی او می‌شمارد و شمشیر سلطان را حجت خدا می‌داند (همان: ۲۰۱-۲۰۲).

عتبی پس از بیان مفصل ویژگی‌های الهی سلطان، وظیفه‌ی او را دفاع از دین، حمایت از بیضه‌ی اسلام و مسلمین، و مجاهدت در راه خدا می‌داند و او را پاک‌دین و برافرازنده‌ی پرچم اسلام معرفی می‌کند (همان‌جا). وظیفه‌ی مردم را نیز اطاعت از سلطنت واقعاً موجود می‌داند، اما او به چند بحث که امروزه نیز مبتلابه نظریه‌های سیاسی از این سنخ است، پاسخ نمی‌دهد؛ اینکه اگر سلطان از وظایف خود عدول کرد، وظیفه‌ی مردم چیست؟ او تناقض موجود در جامعه‌ی اسلامی بر سر حکومت بین خلیفه و سلطان را نیز بدون پاسخ می‌گذارد. عتبی به این مهم نمی‌پردازد حال که سلطان دارنده‌ی این همه ویژگی‌هاست، پس خلیفه در کجای این نظریه قرار گرفته است؟ رابطه‌ی او با سلطان چگونه باید باشد؟ او تنها در یک جا به تعارض بین سلطان بویهی و خلیفه‌ی عباسی اشاره کرده، عدول خلیفه از مشورت با سلطان را مایه‌ی تباهی و خلل در جامعه دانسته است (عتبی، همان: ۴۷۷؛ جرفادقانی، همان: ۲۹۸). اگر بتوان به این فقره تکیه کرد، چنین استنباط می‌شود که او در امر دنیوی برای سلطان پیش از خلیفه نقش قائل است.

عتبی در سطح دیگر، سعی دارد نقش بیرونی سلطان را در رویدادهای تاریخی نشان دهد. او در توصیف و تحلیل علل سقوط سامانیان، واگرایی ناشی از نبودن تعامل سازنده میان نخبگان قدرت (نظامیان و دیوانیان) و سلطنت را علت سقوط این سلسله می‌داند (عتبی، همان: ۲۷۹-۳۳۳؛ جرفادقانی، همان: ۹۸-۱۴۰). انتقاد او به رفتار سیاسی نخبگان اواخر دوره‌ی سامانی از این منظر فهمیدنی است. او نه تنها مخالفان خود را به تیغ انتقاد و گاه تهمت‌های ناروا می‌سپارد، حتی بزرگانی چون ابوعلی سیمجور و خاندان او را به خیانت به سلطان متهم می‌سازد. هر چند شورش او

را برآیند توطئه‌ی دربار علیه او می‌داند، در نتیجه‌گیری سیمجوری را متهم می‌کند که نمی‌بایست علیه سلطنتی که او را به مقام‌های عالی رسانده بود، شورش‌ی انجام می‌داد. به سخن دیگر، او به حق شورش علیه سلطنت قائل نیست.

عتبی با وجود اعتقاد به جایگاه کانونی سلطان، در انحطاط و کاهش مشروعیت حکومت‌ها از نقد رفتار سیاسی قابوس‌بن وشمگیر غفلت نکرده است. او در دو موضع دو قضاوت درباره‌ی قابوس دارد؛ هم از علم‌دوستی و بخشندگی‌اش تمجید می‌کند (عتبی، همان: ۴۰۴-۴۰۸؛ جرفادقانی، همان: ۲۲۵-۲۴۸) و هم درشت‌خویی و سیاسی بودن او را مذمت می‌کند (عتبی، همان: ۵۳۰-۳۱؛ جرفادقانی، همان: ۳۴۷). این دوگانگی تا حدودی هم انصاف علمی مورخ را نشان می‌دهد و هم اهمیت نقش سلطان را در انحطاط زیاریان. او در تحلیل انحطاط سامانیان نیز به نقش فرمانروا توجه کرده است که چگونه وقتی هیبت و شوکت سلطنت در دیده‌ی پیرامونیان بشکند، تعادل جامعه به هم می‌خورد. می‌توان توجه او به بحث انحطاط در تاریخ نگاری‌اش را منتج از این نگرش تعادل‌بخشی سلطنت دانست.

تاریخ‌یمنی همچون دیگر تک‌نگاری‌های فردمحور، در پی کشف و برجسته‌سازی نقش امیرمحمود در تحول‌های جامعه است. عتبی حتی در روایت‌های دوره‌ی سبکتکین به برجسته‌سازی نقش محمود در پیروزی و دین‌داری پرداخته و در فتوح هند و خراسان جایگاهی ویژه، حتی برجسته‌تر از سبکتکین و برتر از «قوت بشریت» برای او قائل شده است (عتبی، همان: ۲۲۱؛ جرفادقانی، همان: ۲۸-۲۹). او با این که به نقش نخبگان در اصلاحات اقتصادی و سیاسی اجتماعی زمانش اذعان دارد، از اعطای نقش مرکزی و بنیادین به سلطان در این اصلاحات غفلت نمی‌کند. او پس از بیان اقدام‌های مهم ابوعلی حسن‌بن محمد میکال (معروف به شیخ خطیر و حسنگ وزیر بعدی) در ریاست نیشابور، همه‌ی این کارها را نتیجه‌ی برکت همت و هیبت سلطان می‌داند که شیخ خطیر با اتکا بر آن به این کارهای مهم می‌پرداخت (عتبی، همان: ۵۹۷؛ جرفادقانی، همان: ۳۹۹).

خلاصه‌ی کلام، عتبی با بازخوانی تفسیر اسلامی سلطنت ایرانی و گسترش دامنه‌ی مداخله‌های آن به «تأدیب نفس انسانی» و «تأمین رستگاری دوجوهانی»، نفوذ آن را به مراتب بیشتر از دوره‌ی

باستان کرد. او با حاشیه‌ای کردن نقش امیران سامانی و بویهی و دیگران از طریق تصویرسازی ناکارآمد از آن‌ها، چهره‌ی محمود را برجسته‌تر از دیگران ساخت. سلطنت‌محوری او سبب شد تا برخی از داده‌هایی را که با این شاخص تعارض داشت، حذف یا کم‌رنگ کند. سکوت درباره ولایت‌عهدی اسماعیل و علل برکناری مسعود از آن مقام برآیند دلبستگی او به قدرت محمود بود.

ب. بینش نخبه‌گرایانه‌ی مورخ

نخبه‌گرایی دیگر مقوله‌ی بنیادی نظام فکری عتبی است. این نگرش سبب شده تا وی تحول‌های تاریخی را حاصل کنش و واکنش‌های نخبگان بداند. خاستگاه اشرافی و دیوانی‌اش از او کارگزاری محافظه‌کار ساخته بود که درباره‌ی هر گونه اصلاح و تغییر در جامعه اظهار نگرانی می‌کرد. تفکر محافظه‌کارانه‌ی او سبب شد تا هر گونه شورش و اعتراض نخبگان را با تعبیر دیرآشنای «کفران نعمت» ولی‌نعمت، و شورش توده‌های عوام را «غوغای عوام‌الناس» و «اراذل و اوباش» بداند (عتبی، همان: ۲۶۷؛ جرفادقانی، همان: ۸۲). او به این باور دارد که خاندان‌های ریشه‌دار مانند «پیران به‌سال آمده که پستان تجربت روزگار دوشیده باشند» هستند که تجربه‌شان مانع از خطای بزرگ است (عتبی، همان: ۶۲۰-۶۲۱؛ جرفادقانی، همان: ۴۵۱-۴۵۲). او حتی پشیمانی فوری بوالحسن سیمجوری را نیز به تجربه‌ی پیرانه او نسبت می‌دهد، درحالی‌که عوام مانند جوانان، هنگام بحران، احساس بر عقلشان غلبه می‌کند و چون تجربه‌ی کافی ندارند، زودتر دچار انحراف رفتاری می‌شوند.

او در تحلیل انتقادی رفتار سیاسی بغوی، رقیب سیاس و دشمن مکارش، از عملکرد او تعجب می‌کند، زیرا در خوانش رفتار او با نظام فکری‌اش دچار تضاد گشته بود. انتظار طبیعی او از اشراف‌زادگان، نجابت و حفظ سنت آبا و اجدادی است؛ یعنی همان ارزش‌هایی که خودش به طور محافظه‌کارانه و متعصبانه بدان پایبند است، و این تفکر و رفتار را معیار سنجش و ارزیابی دیگران می‌داند و می‌نویسد: «ظنّ مردم چنان بود که فرع با اصل روّد و باران با ابر مناسبت و مشابَهت دارد» (عتبی، همان: ۶۲۴؛ جرفادقانی، ۴۵۵-۴۵۶).

محافظه کاری بینشی و رفتاری عتبی او را نه تنها به سوی ردّ هرگونه اعتراض علیه دولت و طرد رفتارهای خشونت آمیز نخبگان کشاند، بلکه او را به طرد هرگونه تحول اجتماعی یا تغییر طبقاتی سوق داد. او در تقبیح بغوی، غبطه‌ی سیاست اجتماعی «اکاسره و ملوک عجم» را می‌خورد که اجازه‌ی تحرک طبقاتی عمودی به هر کس نمی‌دادند: «به حکم آنکه آبکار کتابت به ناهلان که کفایت آن ندارند محبوب فرموده‌اند.» شاهد مثال نیز دو بیت شعر عربی است که ترجمه‌اش چنین است: «شگفتا از انوشروان آن مرد بزرگ، که به حال مردم دون و سفله کاملاً آشنا بود، آنان را از دست بردن به خامه بازداشت تا فرزندان آزادگان در کار خود زبون و خوار نشوند» (عتبی، همان: ۶۲۴؛ جرفادقانی، همان: ۴۵۵) نگرش محافظه کارانه‌اش او را حتی به نقد سیاست اجتماعی دین اسلام کشاند. او شریعت را مانع تحقق سیاست اجتماعی اکاسره می‌داند. هر چند در منطق و عقلانیت، فهم خود را در تعارض با شریعت می‌بیند، تعبداً آن را می‌پذیرد: «و اگر نه عزم و قصد شریعت آن بودی که خیزش عامه خلائق را شامل بودی و مکافات میان کافه طبقات مردم به فضل و نفع معلومش یکسان نهاده بودی» (همانجا). سنت اجتماعی اکاسره مانع از به هم ریختگی نظام طبقاتی می‌شد. او با وجود مواضع شریعتمدارانه‌اش، تأکید دارد که هر کسی شایسته‌ی هر کاری نیست: «و نه سرشتی را همسری و مصاهرت و مناکحت آداب و مشابَهت و مناسبت در متاجرت کتاب تواند بود و نه هر پوستی لایق وعاء مشک بود» (همانجا).

همان گونه که از نقل قول‌های بالا استنباط می‌شود، عتبی نخبگان را به منزله‌ی عنصر مجرد و بریده از اجتماع ارزیابی نمی‌کند و معتقد است نخبگانی که در خاندان‌های فضل و مال تربیت یافته‌اند، با نخبگانی که از طبقات پایین برخاسته‌اند از یک سنخ نیستند، اما نگرش وی به نخبگان عالی‌نسب نیز تک بعدی و صرفاً ستایش آمیز نیست. در نظام فکری او شخصیت اشراف‌منش نیز تابعی از شرایط اجتماع و استعداد فردی است. او در بسیاری از موارد جنبه‌های مثبت و منفی رفتار سیاسی و اخلاقی نخبگان را بیان می‌کند.

عتبی بین رفتار سیاسی نخبگان و قدرت سلطنت رابطه‌ای برقرار ساخته است. به نظر او هر چه نهاد سلطنت و سلطان قدرتمند باشند، به همان نسبت رفتار سیاسی نخبگان جهت‌دار (همگرا) است و برعکس، سلطنت و سلطان هر چه ضعیف باشد، به واگرایی می‌انجامد. تحلیل عتبی از انحطاط

سامانیان ناظر بر این فرمول سیاسی است. به نظر او نخبگان سیاسی - نظامی و دیوانی دهه‌های واپسین سامانی به مقدار معتناهی استقلال داشتند، عدم اجماعشان بر سر امور به ساختارهای قدرت آسیب می‌زد و آن‌ها را اغلب در ستیز با یکدیگر قرار داده بود و به‌ندرت به شکل متحد عمل می‌کردند. اتحاد موقتی آن‌ها نیز نه بر محور منافع سلطنت، بلکه مبتنی بر منافع شخصی بود. او رفتار مهارنشده‌ی نخبگان دهه‌های واپسین سامانی را در لابه‌لای گزارش «محرابات» نشان می‌دهد. سیاست و جناح‌بندی درون قدرت با سرنوشت قدرت‌های خارجی گره خورد. او در تحلیل نشان داده است که در عمل سقوط سامانیان ناشی از عصیان نخبگان بر ولی‌نعمتشان و عدم رعایت حقوق بزرگان با تمسک به قدرت خارجی بود، درحالی‌که در دوره‌ی نخستین غزنوی، از یک‌دلی نخبگان در خدمت به مقاصد سلطان یاد می‌کند. عمر عتبی کفاف آن را داد که واگرایی نخبگان عصر غزنوی را در دوره‌ی مسعود مشاهده کند، اما داده‌ای در دست نیست که بتوان گفت آیا دیدگاه او درباره‌ی نخبگان غزنوی تغییر یافته است یا نه؟ او به‌روشنی نشان می‌دهد که نخبگان قدرت تأثیر بسزایی در روند تحول‌ها دارند. از این رو، بخش عمده‌ی کتابش را به تشریح رفتار سیاسی آن‌ها اختصاص داده است. البته برجسته‌سازی نقش سلطان در دوره‌ی غزنوی از کمیت و کیفیت رفتار نخبگان در تاریخ عتبی کاسته است.

بینش تاریخی عتبی، با وجود کاستی‌های معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی، رویکرد وی به جامعه درخور توجه است و به ویژه آنجا که او درباره‌ی ساخت قدرت سیاسی سخن می‌گوید، به‌خوبی پی برده است که پس از فرمانروا، اعیان شهری، اشراف متنفذ و علما به‌دلیل بهره‌مندی از حمایت سلطان، پشتیبانی مردمی، اصالت حسب و نسب، منزلت بالایی دارند. از هشت شخصیت اشرافی توضیح داده‌شده، دو تن از شرفای سادات علوی و سه نفر وزیر و کاتب، سه تن قاضی و فقیه هستند (عتبی، همان: ۴۵۳ - ۴۴۶؛ جرفادقانی، همان: ۳۹۲ - ۴۰۱ و ۲۶۲ - ۲۷۵). بقیه‌ی نخبگان را خاندان سیمجوری، میکالی و یا حکمرانان محلی و شاهزادگان تشکیل می‌دهند.

باید یادآوری کرد که بینش نخبه‌گرایانه‌ی عتبی موجب نشده تا مورخ تنها به تاریخ سیاسی و آن هم هیأت حاکمه بپردازد، بلکه به‌همراه آن‌ها به تاریخ اجتماعی نیز توجه کرده است. او چنان گزارش احساساتی و زنده‌ای از قحطی سال ۴۰۱ ق نیشابور و بروز بیماری وبا و پیامدهای آن داده

است که به‌حق باید گفت این گزارش شاهکار تاریخ‌نویسی عتبی است که با داستان حسنک‌وزیر در تاریخ بیتهقی در داشتن طرح، همه‌جانبه‌نگری، عاطفه‌انگیزی و زنده بودن مقایسه‌کردنی است.

پ. بینش انتقادی مورخ

عتبی در مقام کارگزار بخش مهمی از زندگی خود را در خدمت حاکمان سپری کرده و بحران‌های سیاسی دوران فترت و انحطاط این دولت‌ها، او را از درباری به دربار دیگر سوق می‌داد. زندگی در دوران بحران از او انسانی واقع‌نگر و انتقادی ساخته بود. در عرصه‌ی واقع‌نگری به این باور داشت که هر حکومتی چند صباحی بر قدرت خواهد بود. ادامه‌ی قدرت روند طبیعی جوامع است. او با تیزبینی آسیب‌های فراروی دولت‌ها را بررسی کرده و بخش عمده‌ای از تاریخ‌یمنی، گزارش انحطاط دولت‌های زمانش است.

عتبی را می‌توان گزارشگر انحطاط دولت‌ها معرفی کرد. به جز گزارش‌هایی که از دولت غزنوی می‌دهد و معطوف به پیروزی است، بقیه‌ی گزارش‌ها از سامانیان تا هندیان معطوف به انحطاط است. هر چند پژوهشگرانی چون باسورث، عتبی را مورخی مداهنه‌گر معرفی می‌کنند، این قضاوتی سطحی است. واقعیت آن است که او در نقد سیاسی و فراسیاسی (اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی) دولت‌ها و نخبگان کوتاهی نکرده است. همچنان که پیش‌تر گفته شد، سلطنت‌محوری یکی از مبادی بینش اوست. مداهنه از محمود از این منشأ سرچشمه گرفته است؛ درحالی‌که درباره‌ی سایر سلاطین رویکرد انتقادی دارد.

رویکرد انتقادی معطوف به دو چیز است: ۱. نقد امر سیاسی و فراسیاسی؛ ۲. نقد تاریخی (نقد روشی). منظور از نقد اول، یعنی بررسی انتقادی نهادها، عملکردها و روابط موجود بین آن‌ها به‌منظور طرح الگوی مطلوب و تحقق این الگو است. در نگرش انتقادی مورخ از توصیف داده‌ها یا وقایع‌نگاری صرف فراتر رفته به تبیین و تحلیل روابط علی، ساختاری و رفتاری واقعیت‌ها می‌پردازد. بینش انتقادی، مورخ را وادار می‌دارد تا با استناد به سند و عقل تبیینگر و تمیزگر و با پرهیز از غرض‌ورزی به ریشه‌یابی علت‌ها بپردازد. نقد امر سیاسی و فراسیاسی معطوف به تغییر ساختارها و باورهاست. این نوع نقد برخلاف نقد تاریخی، نقدی سطحی و ظاهری است و نه فقط کار مورخ، بلکه هر فعال سیاسی می‌تواند این کار را انجام دهد؛ درحالی‌که نقد تاریخی تخصص

مورخ است. نقد امر سیاسی و فراسیاسی خود امری تاریخی و بخشی از واقعیت تاریخی است. این نقد بر این باور است که برای تغییر اجتماع باید دخالت آگاهانه کرد، یعنی در جست‌وجوی مشارکت آگاهانه و تغییر بستر حوادث است. درحالی‌که نقد تاریخی مأموریتی فراتر از آن دارد. انگیزه‌ی آن انکشاف واقعیت‌ها در بستر جامعه است. نقد تاریخی معطوف به نقد راوی، روایت (سند و داده) و روش تحلیل است، نه نقد معطوف به ساختار، رفتار و باور بازیگران.

نقد تاریخی معطوف به معرفت تاریخی به‌منظور بسترسازی برای تغییر آگاهانه است. با توجه به بسترسازی آن، نقد تاریخی مقدم بر نقد امر سیاسی و فراسیاسی است. به سخن دیگر، نقد تاریخی، سطح بنیادین نقد است. منتقد تاریخی به‌خودی‌خود، منتقد امر سیاسی و فراسیاسی است، اما ممکن است فعال سیاسی نباشد. منتقد سیاسی بیش از هر چیزی نیازمند بستر نظری دگرگونی است که منتقد تاریخی آن را فراهم می‌کند. پس شناخت بستر مستلزم نقد تاریخی است. منظور از این توضیح طولانی این است که عتبی مورخی است با بینش انتقادی معطوف به امر سیاسی و فراسیاسی. او منتقد تاریخی نیست. دست‌کم این نوع نقد در اثر ایشان کم‌یاب است.

بینش انتقادی معطوف به امر سیاسی و فراسیاسی عتبی، ماهیتی دوگانه دارد و متفاوت از بینش انتقادی مورخانی چون بیهقی و عمادالدین اصفهانی است. این دو با اتکا بر الگوی ذهنی جامعه‌ی آرمانی به نقد جامعه می‌پردازند. یعنی الگوی ذهنی به‌منزله‌ی یک دغدغه برایشان مطرح بود؛ درحالی‌که عتبی الگوی ذهنی معرفی نکرده است. آنچه مبنا و بن‌مایه‌ی نقد امر سیاسی و فراسیاسی را برای وی فراهم ساخته، این فرض است که حکومت غزنوی حکومت مطلوبی است و دیگران در مقایسه با آن سنجیده و نقد شده‌اند. همچنان که می‌دانیم در نقد نوعی بررسی تطبیقی و مقایسه‌ای صورت می‌گیرد. گاهی این تطبیق با «ایدئال تیپ» یا الگوی ذهنی مورخ با واقعیت‌هاست و گاهی مقایسه با دو الگوی عینی صورت می‌گیرد. یکی از این الگوها به‌صورت پیش‌فرض، الگوی مطلوب پنداشته می‌شود. عتبی تحلیل انحطاط و سقوط دولت‌ها، به جز غزنویان را بر مبنای این فرض توصیف و تبیین کرده است. چنین نقدی هر چند واقع‌گرایانه است، موجب می‌شود تا باورها، ساختارها و رفتارها از زاویه‌ی تنگ نگرش سلطنت‌گرایانه ارزیابی و نقد شود. نقد با معیار «سلطنت واقعاً موجود» به ایجاد و تقویت نگرش محافظه‌کارانه می‌انجامد که در فرجام کار، منتقد

را به توجیه تمام عملکردهای حکومت واقعاً موجود وامی دارد. کنش و واکنش نخبگان تا زمانی تأیید می‌شد که با سیاست غزنویان در یک جهت باشند و انحراف از این معیار به نقد منتهی می‌شد. از آنجا که اخلاق ملوک و سیاست امری سیال و مصلحت‌گراست، بنا گذاشتن نقد بر پایه‌ی عملکرد سلطنت واقعاً موجود به سیالیت یا نوسانی بودن نقد (تفسیر به رأی) و اتخاذ مواضع و تحلیل‌های ضدّ و نقیض می‌انجامد.

روش انتقادی عتبی گاه او را به برداشت‌های افراط‌گرایانه از انگیزه‌ی بازیگران حادثه‌های تاریخی سوق داده و از آن‌ها تصویری نامتوازن و عاری از هرگونه ظرافت‌های مورخانه نشان داده است که خواننده را نه تنها به علل واقعی حادثه رهنمون نمی‌سازد، نوعی تشکیک در تعلیل و توصیف عتبی ایجاد می‌کند. او در این تندروی گاهی تا آنجا پیش می‌رود که تصویری نامعقول از دشمنان غزنویان و مجد سلطان محمود می‌نمایاند و خواننده در نیمه یا پایان روایت پی می‌برد که کارگزار مورد نظر عتبی، در قبال غزنویان رفتاری متفاوت داشته است، اما در برابر امور سیاسی و فراسیاسی غیرمرتبط با غزنویان نقد عالمانه کرده است.

او در انحطاط‌شناسی سامانیان، ضمن شرح دسته‌بندی‌های موجود قدرت، چگونگی اتحادها و ائتلاف‌ها و شقاق و تفرق و شکست آن‌ها را با دقتی ستودنی بیان می‌کند (عتبی، همان: ۲۲۷-۳۸؛ جرفادقانی، همان: ۲۰۱-۳۱). نقطه‌ی عزیمت در تحلیل انتقادی او تفوق منافع و مسائل شخصی بر امور اجتماعی، اقتصادی و ساختاری است. به سخن دیگر، او در تبیین رابطه‌ی علی و معلولی بین رویدادها آن‌ها را به مسائل شخصی تنزل می‌دهد. هرچند در نظام فکری مورخان آن دوره، تنزل سطح تحلیل وجود داشته است، برخی از مورخان چون ابوعلی مسکویه، عمادالدین اصفهانی رویکرد انتقادی معطوف به ساختار نیز دارند. برای مثال عتبی در تحلیل رفتار سیاسی شورش نخبگانی چون سیمجویان، فائق خاصه، بکتوزون و دیگران به منافع شخصی بیش از مسائل ساختاری توجه کرده است (عتبی، همان: ۲۲۷-۳۸۰؛ جرفادقانی، همان: ۲۰۱-۳۱). اگر گاهی هم به مسائل ساختاری مانند فساد ساختاری اشاره دارد، بسیار کم‌رنگ است. در دیدگاه او، «ملاهی و پادشاهی ضد یکدیگرند و جمعیت هر دو بر بقا و دوام متصور نیست» (عتبی، همان: ۴۲۶؛ جرفادقانی، همان: ۲۴۵).

کوتاه سخن آنکه، عتبی مورخی انحطاط‌شناس است که اوج تحلیل انتقادی خود را در تبیین و توصیف پیچیده‌ی رفتار سپهسالاران و دیوانیان سامانی و غزنوی نوشته است. نگرش او به قدرت‌گیری کرامیان و بهره‌های سیاسی سلطان از آن‌ها، تفرق‌های فرقه‌ای و سیاسی در خور تأمل است. او در تحلیل قدرت‌گیری آن‌ها بر این نظر است که سلطان از قدرت فزاینده‌ی آن‌ها در دوره‌ای که نیازی به آن‌ها نداشت، احساس خطر کرد و با انتصاب ابوعلی میکالی، معروف به شیخ خطیر (حسنک وزیر)، قصد کاهش قدرت آن‌ها را داشت (عتبی، همان: ۵۹۷؛ جرفادقانی، همان: ۳۹۸)

ت. بینش شریعت‌مدارانه‌ی مورخ

منظور از بینش شریعت‌مدارانه این است که مورخ در رویدادهای تاریخی از زاویه‌ی دین تأمل کند. در این قسمت در پی پاسخ به این پرسش هستیم که عتبی چقدر تحت تأثیر اندیشه‌ی دینی به توصیف و تبیین رفتار سیاسی و فراسیاسی فعالان جامعه پرداخته است؟ بینش دینی او چه ابعادی از رفتارها و عملکردهای تاریخی را برجسته کرده یا به حاشیه رانده است؟ عتبی در یک خانواده‌ی اشرافی دیوانی حنفی‌مذهب پرورش یافته و مدتی را در ری، که در آنجا تعارض مذهبی شدیدی بین پیروان مذاهب رواج داشت، زندگی کرده بود. حیات سیاسی او مصادف با زوال تعدادی از حکومت‌های محلی و قدرت‌گیری غزنویان بود. در گذار از نظم سامانی - بویهی به نظم غزنوی، تعارض شدید مذهبی بین شیعیان و سنی‌ها، و میان فرقه‌های مذهبی و کلامی سنی مانند حنفی و شافعی و کرامی و اشعری وجود داشت. عامل دیگر در انگیزش بینش شریعت‌مدارانه‌ی عتبی، فتوح غازیان‌هی سلطان محمود در هند بوده که موجی از شور و شوق دینی در جامعه ایجاد کرد. به‌ویژه این فتوح تبلیغ‌های زیاد و تأیید مقامات دینی مانند علما و خلیفه را به‌همراه داشت. ارمغان این فتوح علاوه بر ثروت هنگفت، افتخار و غرور ناشی از حقانیت دین اسلام و مذهب حنفی در جامعه‌ی سنی بود. به سخن دیگر، گفتمان مسلطی را بر جامعه تحمیل کرده و از چندگفتمانی و تکثر فرهنگی دوره‌ی آل بویه می‌کاست.

عتبی تحت تأثیر این فضای مذهبی، گرایش‌های دینی متعصبانه از خود بروز داده است. بینش دینی او را می‌توان از دو منظر برون‌دینی و درون‌دینی تحلیل کرد. در منظر درون‌دینی او هویت مذهبی حنفی‌گرایی خود را دست‌مایه‌ی تحلیل رفتارها و قضاوت درباره‌ی آنها قرار داده و با نگاه قدسی به خلافت عباسی، آن را «امامت» و «امانت الهی» دانسته است. این نگرش او را از موضع نقد به سوی تأیید بی‌چون‌وچرای خلافت سوق داده است و از زبان ابن هیصم مراسم بیعت القادریالله را در تعبیری قدسی چنین روایت می‌کند: «دست من به سوی بیعت القادریالله پیشی جست، آنگاه که دست تقدیر با او هم‌قسم گردید. روگردانیدن کسی که از او رو گردانید، بیعتش زبانی ندارد. زیرا خداوند با نوشته‌های مکنون (نهفته) آسمانی بیعت او را استوار گردانیده است» (عتبی، همان: ۴۸۰؛ جرفادقانی، همان: ۲۹۸). نگاه قدسی به پدیده‌ها از جمله خلافت، زمینه‌های نقد علمی را فراهم نمی‌کند، زیرا نقد علمی با نگاه غیرقدسی به پدیده‌ها قرابت دارد. بدیهی است نگاه قدسی عتبی را در چارچوب‌های معرفتی اشعری محدود ساخته است. از این رو، عتبی تمام ویژگی‌های انسان کامل را «عفاف و تقوی و قوت دل و سخاوت طبع و جلالت مکان و هیبت و سنان و فصاحت لهجت و زبان و تقریر نعمت و نعمت» در حق خلیفه شمرده است (عتبی، همان: ۴۷۷-۴۷۸؛ جرفادقانی، همان: ۲۹۹). روایت‌های تاریخی مربوط به غزنویان، به‌ویژه محمود نیز آمیخته با نگرش‌های قدسی به سلطنت و سلطان است. او لقب اعطایی خلیفه به محمود (یمین‌الدوله و امین‌المله) را «لقبی که در خزانه‌ی باری تعالی مخزون بود از بهر او» معرفی می‌کند و نه تنها خصلت مذهبی جنگ‌های محمود با هندیان و اسماعیلیان را برجسته می‌سازد، نجات سامانیان از شورش‌های امیران را هم رنگ مذهبی می‌دهد و آن‌ها را «حمیت اسلام و غیرت دینی»، و مبنای تصمیم‌گیری برای جنگ را «استخاره» می‌داند. (عتبی، همان: ۴۵۳ و ۴۵۶؛ جرفادقانی، همان: ۲۷۴ و ۲۷۹)

وقایع‌نویسی عتبی مربوط به اختلاف مذهبی بین ابوبکر محمشاد کرامی و قاضی صاعد حنفی بهترین توصیف شریعت‌مدارانه است که از نظر روشی، متنی زنده و پویا و از نظر محتوا مبتنی بر ارزش‌دآوری‌های دین‌دارانه است. او در این روایت ضمن حمایت صریح از قاضی صاعد و محکوم کردن کرامیه، شرحی مستدل از رقابت‌های دینی، چگونگی بهره‌گیری از دین به منزله‌ی

ابزار سرکوب مخالفان و رسیدن به ثروت بیکران، نقش خلافت در هدایت مشرب‌های دینی و بروز آشوب‌های سیاسی و اجتماعی و تشکیل مجالس جدل به‌منظور روشنگری داده است. او کرامیان را به جاه‌طلبی دنیایی و دینی متهم ساخته و سیاست سرکوب‌گرانه‌ی شیخ خطیر را در مهار قدرت کرامیان ستوده است (عتبی، همان: ۵۸۹-۶۰۰؛ جرفادقانی، همان: ۳۹۲-۴۰۱).

بینش شریعت‌مدارانه‌ی عتبی در توصیف و تحلیل حوادث و تحلیل آن‌ها مربوط به شیعیان دوگانه است. معیار او ارادت‌ورزی و تبعیت سیاسی از سلطنت غزنوی و خلافت عباسی است. او شیعیان امامی میانه‌رو، به‌ویژه سادات خراسان را مدح کرده و سه تن از بزرگان سادات، ابوجعفر محمدبن موسی و سید ابوبرکات علی‌بن حسین و حسن‌بن طاهر بن مسلم علوی را ستوده است (عتبی، همان: ۴۴۳-۴۴۶؛ جرفادقانی، همان: ۲۶۲-۲۶۹ و ۳۷۱-۳۷۲). اما شیعیان اسماعیلی فاطمی را به جهت عقاید و نسب مورد طعن قرار داده و آن‌ها را به میمون قلاح اهوازی منسوب می‌دارد (عتبی، همان: ۵۵۹؛ جرفادقانی، همان: ۳۷۲-۳۷۴). با این روایت انتساب فاطمیان به فاطمه زهرا (س) را انکار کرده است. او جنگ‌های سلطان در مولتان را که حکمرانش اسماعیلی‌مذهب بود، غزوه تلقی کرده، و حکمران را به «خبث نحلث و فساد دخلت و رجس اعتقاد و قبح‌الحاد موصوف و معروف» دانسته است، که سلطان پس از تصرف منطقه بیست‌میلیون درهم بر آن‌ها خراج بست (عتبی، همان: ۴۵۶؛ جرفادقانی، همان: ۲۷۹-۲۸۰).

موضع انتقادی برون‌دینی عتبی در قبال هندیان تجلی یافته است، هرچند جهت‌گیری‌های او در برابر اسماعیلیه‌ی مولتان نیز او را به منظر برون‌دینی نزدیک ساخته بود. او آداب و رسوم و باورهای دینی هندیان را با داوری پیشینی «خرافات و اکاذیب» دانسته است، اما همین داده‌ها، تاریخ‌نگاری او را از ایران‌زمین فراتر برده و به هند گسترش داده است. همزمان با او، ابوریحان بیرونی تحقیقات هندشناسی خود را آغاز کرده بود. عتبی «غزا»های محمود در هند را با رویکردی ستایش‌آمیز و قدسی توصیف کرده است. از روایت‌ها چنین برمی‌آید که او در این فتوح حضور نداشته و از گزارش‌های دیگران بهره گرفته و آنان را با تفصیل‌ها و توضیح‌های ادبی آراسته است. رویکرد ادبی او مانع از بیان جزئیات شده است. نکته‌ی مهمی که عتبی سعی کرده در این فتوح پنهان دارد،

شکست‌های احتمالی سپاه مسلمانان است. او این جنگ‌ها را جنگ اسلام و کفر تلقی کرده و دیدگاه دینی او در سرپوش نهادن بر واقعیت‌های تاریخی مؤثر بوده است.

بین بینش شریعت‌مدارانه و نگرش مشیت الهی رابطه وجود دارد، اما این رابطه موجب نشده تا وی نگرش مشیتی را بر تاریخ‌نگاری مسلط گرداند. او در توصیف و تبیین رویدادها، سعی کرده افق‌های دو بینش شریعت‌مدارانه و علی - انتقادی را در هم بیامیزد. گاهی بینش علی بر مشیتی غلبه دارد و گاهی برعکس (عتبی، همان: ۳۶۰؛ جرفادقانی، همان: ۱۸۴ و ۱۹۸ و ۲۰۱). البته در برخی موارد جرفادقانی (مترجم) با حذف یا تبدیل آیات جهت‌گیری عتبی را تغییر داده است. از ۲۸ آیه‌ی به‌کار رفته در تاریخ‌یمنی (متن اصلی)، پنج آیه نگرش مشیت‌گرایانه و دو آیه نگرش تعقل‌گرایانه دارند، بقیه رویکرد تبشیری و تنذیری دارند و در مقوله‌ی اخلاق می‌گنجند. هرچند فراوانی آیات غلبه‌ی نگرش مشیت‌گرایانه را نشان می‌دهد (عتبی، همان: ۲۲۶-۳۸۷-۳۸۸ و ۳۶۴ و ۵۸۲ و ۴۹۹)، اما اعتقاد به مشیت‌گرایی در تحلیل تاریخی عتبی، بیش از آنکه ناظر بر تاریخ‌نگاری باشد، ناظر بر ادبی‌نویسی است. دلیل این ادعا آن است که ۷ آیه از ۲۸ آیه در مقدمه (خطبه) که بیشتر متنی است ادبی تا تاریخی، آمده است. گرچه نمی‌توان گفت در تاریخ‌نگاری عتبی آیات مشیتی به‌سان تاریخ‌نگاری عمادالدین اصفهانی «عنصر زینت‌بخش برخی از جملات» نیست (حسن‌زاده، ۱۳۸۶: ۴۰)، بلکه از بن‌مایه‌های ذهنی مشیت‌گرایانه حکایت دارد، می‌توان ادعا کرد که او انسان را اسیر دست‌بسته‌ی مقدرات معین و ثابت نکرده است. تفکر و تدبر در پدیده‌های تاریخی را نیز توصیه می‌کند (عتبی، همان: ۳۶۰). نمودهای مشیت‌گرایی و تعقل‌گرایی عتبی در اشعار نیز دیده می‌شود که همچون آیات غلبه کمی با اشعار مشیتی است. در تحلیل حوادث مانند شکست‌ها، پیروزی‌ها، مرگ شخصیت‌ها و غیره غلبه تعقل‌گرایی بر مشیتی بارز است.

کوتاه سخن، نگرش شریعت‌مدارانه عتبی موجب نشد بینش تاریخی او گرفتار نگرش مشیت‌گرایانه‌ی مطلق یا جبرگرایی شود. نگرش واقع‌گرایی و انتقادی او را از تحلیل صرف با معیارهای ماورایی باز داشته و به‌سوی تبیین و تحلیل عینی رویدادها سوق داده است. از این رو، می‌توان گفت او مورخ شریعت‌مداری است و نگرش تاریخی او، در میانه‌ی نگرش مشیت‌گرا و نگرش انتقادی - علی است.

روش تاریخ‌نگاری مورخ

صرف‌نظر از اختلاف‌نظر فیلسوفان تاریخ مبنی بر «روایت (طرح) ذاتی تاریخ» و «روایت ساخته‌ی مورخ»، باید اشاره کرد که اندیشه بستر روش تاریخی را هموار می‌سازد. یعنی روش در بستر اندیشه تحقق می‌یابد (نک: استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۶۸-۱۶۹). منظور از اندیشه در این مقاله همان «طرح» استنفورد نیست، بلکه اندیشه‌ی مورد نظر، گسترده‌تر از طرح است. روش، ابزاری برای تجلی اندیشه است. روش امکان بازنمایی بینش تاریخی را فراهم می‌سازد، اما نباید تأثیرپذیری روش از اندیشه را نادیده گرفت. اندیشه به روش جهت و حدود می‌دهد. بر اساس همبستگی اندیشه و روش، وظیفه‌ی خطیر مورخ، فقط توصیف درست رویدادها نیست، بلکه یافتن نظم و منطق حاکم بر روابط این رویدادهاست. با پیگیری نظم رویدادها می‌توان به اندیشه‌ی پس‌پشت آن‌ها دست یافت. یافتن نظم و منطق بدون داشتن روش سامانمند امکان‌پذیر نیست.

بدیهی است نمی‌توان مورخان دوره‌ی مورد نظر را به منزله‌ی مورخان با روش‌شناسی سامانمند تحلیل کرد؛ اما نمی‌توان آن‌ها را فارغ از دغدغه‌های روشی دانست. روش گاهی به صورت تقلیدی و اکتسابی، و گاهی به شکل ابتکاری یا با دست‌کاری در روش‌های پیشین حاصل می‌شود. عتبی از مورخان است که روش‌شناسی خود را اعلام نکرده و ظاهراً ابتکاری نیز نداشته است، اما با توجه به قدمت تک‌نگاری عتبی می‌توان آن را در دوره‌ی خود کم‌نظیر دانست. از این رو، ناگزیریم روش او را همچون اندیشه‌اش از لابه‌لای متن تاریخی او استخراج کنیم و نظم روشی و نظم اندیشه‌ی آن را بازسازی کنیم. برای این مهم به چند مؤلفه‌ی روشی او، یعنی سبک، منابع، جرح و تعدیل روایت‌ها، گزینش و برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی، گسست و انسجام، پیوستگی متن و روش علی و گزاره‌های دلالت‌گر نهفته در متن پرداخته خواهد شد. این مؤلفه‌ها در کنار هم روش تاریخ‌نگاری او را روشن می‌سازد.

الف. سبک نگارش و منابع

عتبی ادیب مورخی است که متن تاریخی خود را با بهره‌گیری از آرایه‌های ادبی به انشای عربی فنی و پیچیده و مصنوع نوشته است که حاوی دقایق ادبی (شعر، مثل، نثر) است. فهم آرای وی برای همگان میسر نبوده و نیازمند شرح و تفسیر است و شرح‌های پیش‌گفته، ناظر بر این تکلف

است. با توجه به رابطه‌ی شکل و محتوا می‌توان ادعا کرد که در تاریخ‌نگاری عتبی جنبه‌های ادبی که اغلب زیبایی‌شناختی است، بر جنبه‌های تاریخی که اغلب معرفتی و از نوع توصیف و تحلیل علی است، غلبه یافته است. برجسته‌شدن جنبه‌های ادبی متن تاریخی موجب ایجاد اخلال در روند روایت تاریخی می‌شده و بازنمایی واقعیت‌های تاریخی در لایه‌های نگرش ادبی دشوار است. خوشبختانه تاریخ‌یمنی متنی یک‌دست نیست که در همه جای آن، غلبه با جنبه‌های ادبی باشد، بلکه غلبه‌ی یکی بر دیگری در متن دیده می‌شود. گاهی مورخ فراموش می‌کند که متن تاریخی می‌نویسد و قصدش گزارش رویدادهای تاریخی است. او در این قسمت‌ها، در قامت یک ادیب تذکره‌نویس و مرآتی‌نگار و رسائل‌نگار جلوه‌گر می‌شود. او گاهی نیز رویدادها را با توجه کمتر به جنبه‌های ادبی گزارش می‌کند. در این قسمت در قامت یک مورخ ریزین و گاه با رویکردی علی نمایان می‌شود که حتی از تبیین رابطه‌ی حوادث طبیعی با رویدادهای سیاسی غفلت نمی‌کند (عتبی، همان: ۲۶۵؛ جرفادقانی، همان: ۸۲). این دوپارگی روشی و بینشی، البته نوعی گسست متنی نیز ایجاد می‌کند که به جای خود تبیین خواهد شد.

یکی از علل دوپارگی متنی تاریخ‌یمنی، نوع منابع مورد استفاده است که از نظر شکل، محتوا و ماهیت یک‌دست نیستند. هرچند او به همه‌ی منابع مورد استفاده خود اشاره نکرده، به‌طور کلی می‌توان این منابع را در چند دسته دسته‌بندی کرد: منابع اسنادی، اعم از دیوانیات و اخوانیات، کتاب‌های تاریخی و ادبی (مانند دیوان شعر، فرهنگ امثله، رسائل^۱ و غیره) و مسموعات و مشاهدات. منابع اسنادی و کتب ادبی، اغلب تأمین‌کننده‌ی داده‌های بخش ادبی‌اند و کتاب‌های تاریخی، مسموعات و مشاهدات اغلب در رویدادهای تاریخی به کارآمده‌اند. از میان منابع تاریخی، مسموعات و مشاهدات بیش از کتب تاریخی در تاریخ‌نگاری او نقش ایفا کرده است. او از چند

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. نامه‌های مختلف از جمله نامه‌ی ابونصر احمد بن علی میکالی به شمس المعالی قایوس، رساله‌ای از شمس المعالی، رساله‌ای از ابوالفضل بن ابونصر احمد بن علی میکالی، رساله‌ای از سید ابوالبرکات علی بن حسین، رساله‌ای از قاضی ابوالقاسم علی بن حسین داودی، رساله‌ای از احمد بن عبدالصمد شیرازی، متن خطبه‌ی ابو محمد عبدالسلام بن محمد هیصم به هنگام بیعت با خلافت القادر آمده است (عتبی، همان: ۴۲۶-۴۳۹؛ جرفادقانی، همان: ۲۵۹-۲۴۶ و ۳۰۲).

بازیگر تحول‌های سیاسی، از جمله ابوالفتح بستی، ابوحسین بن محمد خازن، ابونصر عتبی دایی‌اش، ابوعلی خشنامی، ابومنصور ثعالبی، احمد خوارزمی و دیگران روایت نقل کرده است.

آنچه در روش تاریخ‌نگاری عتبی برجسته است، این است که از تکرار نقل رویدادهای تاریخی بیش از نیاز خودداری کرده و به منبع اصلی ارجاع داده است؛ مثلاً در نقل رویدادهای مربوط به آل‌بویه با استناد به تاریخ التاجی صابی می‌نویسد: «در اعادت آنچه در کتاب التاجی آمده فایده نباشد» (عتبی، همان: ۴۸۳؛ جرفادقانی، همان: ۳۰۵). عتبی در دو جا به التاجی اشاره دارد و همین امر سبب شده تا پژوهشگرانی چون رحمتی چنین استنباط کنند که او در مقام تحدی با صابی برآمده است (رحمتی، ۲۰۱۰: ۱). اگر مبنای قضاوت ما سبک آثار باقی‌مانده از این دو مورخ باشد، باید اذعان کرد که تاریخ‌یمنی به مراتب فنی‌تر و مصنوع‌تر از التاجی است و از لحن و کلام، چه به تلویح و چه تصریح، نمی‌توان چنین تحدی‌ای را استنباط کرد.

ب. جرح و تعدیل روایات

عتبی به روش پیشینیان برای بهره‌گیری از منابع بالا، دست‌کم به جرح و تعدیل روایت دست زده است. تلخیص گزارش‌ها، تبدیل زبان گفتاری به نوشتاری، حذف گزارش‌های موازی، حذف مسموعات غیرمعقول و مقبول، انتخاب روایت صحیح بر اساس فهم تاریخی خود، از این موارد جرح و تعدیل است که عتبی برای روایت تاریخی خود از آن بهره گرفته است؛ مثلاً با گزاره‌ی تعدیلی «عقول، حکایت نامقبول دارد» (عتبی، همان: ۵۷۰؛ جرفادقانی، همان: ۳۸۱) سعی دارد عقیده‌اش مبنی بر ردّ حکایت را بیان کند. او گاهی از مسیر واقعیت‌ها منحرف شده و افسانه را واقعیت پنداشته است و دست‌کم مثل گزاره‌ی بالا بر نامقبول بودن آن تأکید ندارد؛ مثلاً در شرح فتوح هند سبکتکین و محمود، از چشمه‌ای در هند یاد می‌کند که «چون آب چشم روشن و صافی که قابل نجاست نبودی و هرگاه که چیزی از نجاسات در آن چشمه انداختی صاعقه عظیم پیدا گشتی و بادهای مخالف برخاستی و سرمای سخت ظاهر شدی» (عتبی، همان: ۲۲۲؛ جرفادقانی، همان: ۲۹). او پیروزی غزنویان را به این چشمه مرتبط ساخته است؛ هر چند تصریح کرده است که کارهای محمود «در آن مواقع اثرهایی نمود که افهام و اوهام از کُنه آن قاصر آید و قوت

بشریت از آن متقاصر گردد» (عتبی، همان: ۲۲۰ - ۲۲۲؛ جرفادقانی، همان: ۲۸ - ۲۹). او با استناد به قدرت الهی این حکایت خارج از «افهام و اوهام» را توجیه کرده است. عتبی به‌هنگام گزارش، آشکارا بین روایت حدیث و روایت تاریخی تفاوت می‌گذارد. او همه‌ی اسناد حدیث را نقل می‌کند؛ در حالی که در روایت تاریخی این روش را در پیش نمی‌گیرد.

برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی روایات

یکی دیگر از روش‌های عتبی در گزینش و ارائه‌ی داده‌های تاریخی بهره‌گیری از اصل «برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی» است. او در توصیف یا تبیین رویدادهایی که به‌گونه‌ای در عرصه‌ی «خودی» قرار گرفته‌اند، از اصل برجسته‌سازی و برای رویدادهایی که متعلق به عرصه‌ی «دیگری» است، از اصل حاشیه‌رانی استفاده کرده است. برای عرصه‌ی خودی نیز لایه‌هایی می‌توان قائل شد؛ مثلاً او اقدام‌های محمود در فتح بُست و قصدار را در برابر پدرش برجسته کرده است، البته این کار را نه با به‌حاشیه‌راندن اقدام‌های سبکتکین، بلکه با برجسته کردن کارهای محمود انجام داده است (عتبی، همان: ۲۱۶ - ۲۲۶؛ جرفادقانی، ۲۶ - ۳۴). او روش برجسته‌سازی را در پیروزی غزنویان بر دشمنانشان، به‌ویژه اسماعیلیه‌ی مولتان و هندیان به‌کار بسته و در برابر این دو دشمن دینی و سیاسی از روش حاشیه‌رانی بهره‌جسته است. برای مثال، او از شکست‌های غزنویان یا خسارت‌های آن‌ها در جنگ با هندیان، سخن نمی‌گوید یا چنین وانمود می‌کند که چیز مهمی اتفاق نیفتاده است؛ در حالی که هندیان را همیشه در موضع انفعالی آلوده به تفکرات خرافی و زبون توصیف کرده است. البته او به تبع «خودی» و «دیگری» پنداری شخصیت‌ها از این روش بهره‌گرفته است.

یکی دیگر از روش‌های برجسته‌سازی عتبی، روش مقایسه است. او در چند مورد سعی کرده است از طریق مقایسه، عملکرد شخصیت‌ها یا پدیده‌ها را برجسته سازد؛ مثلاً برتردانستن مسجد غزنه از کاخ‌های سدیر و خورتق و مسجد دمشق، از نظر استحکام و تزئینات، مقایسه‌ی فتوح محمود در هند با پیروزی‌های پادشاهان ایران‌زمین و هم‌وزن دانستن آن با فتوح گشتاسب، مقایسه‌ی ریاست ابوعلی حسن میکالی در نیشابور با حکومت ابوعبدالله عصمی از

برجسته‌سازی‌های وی از طریق مقایسه است (عتبی، همان: ۵۶۷ و ۵۷۹ و ۵۹۹؛ جرفادقانی، همان: ۴۰۰ و ۳۷۸-۳۸۹).

ت. پیوستگی و گسست متنی

تبیین انسجام، پیوستگی و گسستگی متنی یکی دیگر از شاخصه‌های روش شناختی در تاریخ‌نگاری عتبی است. منظور از انسجام، تبیین یک رویداد از طریق شناسایی روابط درونی آن با رویدادهای دیگر و قراردادن آن در بستر تاریخی است. وظیفه‌ی مورخ، نه فقط توصیف درست رویدادها، بلکه یافتن نظم موجود، ایجاد «طرح» برای حوادث و کانون‌سازی برای آنهاست. انسجام مربوط به محتوا، و پیوستگی مربوط به شکل روایت است.

عتبی در تلاشی آگاهانه پیوستگی را از طریق ساختارمندی، ایجاد کانون روایت، نظم کلمات، جمله‌ها، بندها و توالی بین آنها در متن پیگیری می‌کند، اما تلاش‌های او برای ایجاد متنی یک‌دست، در تمام روایت‌ها با کام‌یابی همراه نبوده و تنها گاه توانسته است ساختاری منظم برای گزارش‌های تاریخی تعریف کند. او بدون به‌کاربردن واژه‌ی پیوستگی از چند چیز برای نیل به این مهم بهره برده است؛ یکی اتخاذ روش موضوع‌نگاری رویدادهاست. او در این روش نتوانسته است پیوستگی در نگارش را حفظ کند. شیوه‌اش این گونه است که روایتی را آغاز، و به پایان می‌رساند، بعد روایت دیگری را شروع می‌کند. چه بسا این حادثه در طول همدیگر نبوده، بلکه به موازات همدیگر بوده است. مورخ برخی اوقات برای سامان‌بخشی بر نوشته‌اش ناچار شده رویدادها را از نقطه‌ای بسیار دورتر شروع کند که از نظر محتوایی، و نه زمانی قرابتی با یکدیگر ندارد و دو گزارش با دو نقطه‌ی عزیمت متفاوت تلقی می‌شود. البته باید به خاطر داشت بخشی از گسستگی، ناشی از ماهیت سبک موضوع‌نگاری است که اجتناب‌ناپذیر است و نقصان کار مورخ نیست.

توضیح‌های مختصر روشنگرانه (گزاره‌های شناختی) پیرامون باورها، اخلاق و رفتار بازیگران، دیگر عامل پیوستگی نزد عتبی است. او گاهی با توضیح‌های روشنگرانه سعی کرده است پیوستگی و انسجام متنی را حفظ کند.

عنصر زمان دیگر مسئله‌ی روش‌شناختی در تاریخ‌نگاری عتبی است. هرچند نمی‌توان تاریخ را بدون زمان تصور کرد و زمان ذاتی تاریخ است، در تاریخ‌نگاری عتبی اغلب عنصر زمان سامانمند به منزله‌ی تبیینگر رویدادها نادیده گرفته شده است. بی‌توجهی به زمان سامانمند نوعی بی‌قاعدگی روشی در ترتب تاریخی حوادث پدید آورده است. این مسئله بر تبیین دقیق رابطه‌های علی وقایع تأثیر منفی گذاشته است. او به‌ندرت، تاریخ رویدادها را نقل کرده است.^۱ گاهی تاریخ رویدادها تنها با نام ماه آمده، بدون اینکه سال واقعه ذکر شود. عتبی خواه به‌دلیل عدم دسترسی به اسناد و مدارک مستند بیشتر و خواه به‌دلیل تکیه کردن بر شفاهیات و یا به‌دلیل رویکرد ادبی‌اش کمتر در درج تاریخ رویدادها کوشیده است. عدم ذکر تاریخ رویدادها، به‌تقریب زمان وقایع با هم در یک روایت انجامیده است. هرچند این روش خواننده را از غرق شدن در جزئیات خشک و چه بسا زائد (به نظر خواننده) باز دارد، حذف تاریخ به قصد تقریب (آگاهانه یا ناآگاهانه) آفت بزرگی در تاریخ‌نگاری است و آن را به‌سوی کلی‌گویی سوق خواهد داد که اغلب با واژه‌های پیچیده و مغلق تزئین شده است.

کلی‌گویی به حذف برخی رویدادها و به‌تبع آن، به حذف زمان آن‌ها منجر می‌شود و این تسلسل ادامه می‌یابد. با تقریب دو رویداد و حذف زمان سامانمند بین آن‌ها، روابط علی هم که سخت نیازمند زمان سامانمند است دچار نقصان می‌شود. هرچند در ظاهر «روایت» نوعی پیوستگی دیده می‌شود؛ در بطن یا محتوا به گسستگی مبتلا می‌شود که بدان پیوستگی کاذب می‌توان گفت. پیوستگی کاذب که خود نماد پریشانی و بی‌قاعدگی در روایت تاریخ است، دلیلی آشکار بر پریشانی فکر و روش تاریخی مورخ است. به‌همین دلیل، عتبی با وجود اهمیت اثر تاریخی‌اش، بیش از آنکه یک مورخ ادیب با بینش و روش تاریخی سامانمند باشد، ادیب مورخی است که

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. مترجم فارسی تاریخ یمنی نیز به نوبه خود نقش مهمی در حذف تاریخ رویدادها دارد. اندک مواردی که تاریخ رویدادها در متن عربی آمده تعدادی از آن‌ها هم توسط مترجم حذف شده است.

کتابش به گنجینه‌ای از داده‌های بدیع و گاه غیرتکراری تبدیل شده و مورد استفاده‌ی مورخان دیگر قرار گرفته است.^۱

عدم توجه به زمان سامانمند (تاریخ رویدادها) در کنار سایر عوامل، گسستگی محتوایی تاریخ‌نگاری عتبی را رقم زده است. گاهی استدلال‌های عتبی در برقراری روابط علی بین حوادث طرح منطقی نمی‌نمایاند. گاه انگیزه‌ها و دلایل متقن اعمال و رفتارهای بازیگران در آن مطرح نمی‌شود و گاهی نیز با سکوت و چه‌بسا با بیان علل دیگر سعی دارد سمت‌وسوی روابط علی را تغییر دهد. به این دلیل گاهی خواننده نمی‌تواند میان علت و وقوعه و خود وقوعه رابطه‌ی منطقی برقرار سازد و یا منطقی حکم می‌کند این علت که مورخ مطرح کرده، علت اصلی نیست. علاوه بر تأثیر عدم جزئیات وقایع، نگرش شریعت‌مدارانه، روش برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی، نگرش و رویکرد ادیبانه به تاریخ، عوامل سیاسی و عوامل اتفاقی (تصادفی) از عوامل گسست در محتوا و شکل است. مورخ برای ترمیم گسست محتوایی، راهکاری نمی‌دهد، اما برای ترمیم گسست شکلی میان مفاهیم، از گزاره‌هایی استفاده می‌کند که «گزاره‌های داللتگر» نامیده شده است (حسن زاده، ۱۳۸۶: ۴۹).

ث. بهره‌گیری از گزاره‌های داللتگر

گزاره‌های داللتگر از فن‌های روشی مورخانه است که تا امروز نیز صاحبان قلم و اندیشه ناگزیر از بهره‌گیری از آن‌ها هستند. ما این گزاره‌ها را در تاریخ عتبی در سه نوع دسته‌بندی کرده‌ایم: گزاره‌های شناختی یا معرفه؛ گزاره‌های ارجاعی؛ و گزاره‌های اسنادی. البته نوع دیگری گزاره، مانند گزاره‌ی تعدیلی نیز به کار رفته که به دلیل کمی کاربرد آن از تشریح آن خودداری می‌شود.

منظور از گزاره‌های شناختی، گزاره‌هایی هستند که مورخ برای معرفی بیشتر بازیگر، مکان جغرافیایی، مفاهیم و غیره، آگاهی‌هایی درباره‌ی آن‌ها برای شناخت بهتر عرضه می‌کند. وقتی عتبی برای اولین بار، از یک کارگزار مؤثر و گاه گم‌نام یاد می‌کند، به توصیف ویژگی‌ها، سابقه‌ی سیاسی و دیوانی و خاستگاه اجتماعی او می‌پردازد و سعی می‌کند با مروی کوتاه جایگاه و نقش او

۱. گزارش‌های عتبی در بسیاری از تواریخ بعدی آمده است که یوسف الهادی مصحح متن عربی فهرستی از آن‌ها را در مقدمه ارائه داده است تکرارشان به اطاله کلام می‌انجامد.

را در ساختار قدرت نشان دهد؛ «ابوسعید شولکی رئیس جرجان را که یگانه روزگار و مقدم اهل فضل و به حشمت نسب و رتبت حسب متحلی» است (عتبی، همان: ۵۲۵؛ جرفادقانی، همان: ۳۵۲). این توصیف اغلب با خصائل نگاری همراه است که پیش تر، در بحث انسجام و پیوستگی بدان اشاره رفت (عتبی، همان: ۴۲۹ و ۴۳۳ و ۵۳۵).

گزاره‌های ارجاعی، گزاره‌هایی هستند که مورخ برای تنظیم گفتار و نوشتار، رفع گسستگی یا حفظ پیوستگی از آن‌ها بهره می‌گیرد. مورخ با کمک این گزاره‌ها از مسیر روایت گریز می‌زند یا دوباره بر سر روایت بازمی‌گردد. این گزاره‌ها نوعی جابه‌جایی در نوشتار یا گسست متنی را نشان می‌دهد که نویسنده به دلیل ضرورت‌های نگارشی یا بیشتر شناساندن کارگزار، منطقه یا ضرورت‌های ادیبانه و شاعرانه، اخلاقی و حتی رویدادهای حاشیه‌ای به مطلبی جدید پرداخته و مطلب پیشین را موقتاً ترک کرده است. گزاره‌های مانند «سنعود الی ذکر»، «سنورد ماجری فی امره من بعد موضع مثله»، «بقیت حال ایشان در موضع خویش مستوفی گفته شود»، خواننده را به صفحه‌های پیشین و پسین ارجاع می‌دهد (عتبی، همان: ۲۳۵ و ۴۵۳ و ۵۴۹؛ جرفادقانی، همان: ۳۲۱ و ۳۶۰ و ۴۷).

گزاره‌ی نوع سوم، گزاره‌ی اسنادی است که مورخ به بهره‌گیری از متن یا روایت دیگران، به تلویح یا آشکار، اشاره دارد. به کارگیری این گزاره بیانگر دغدغه‌های روشی مورخ برای مستندسازی گزارش رویدادهاست. از این گزاره‌ها می‌توان تعدد و تنوع منابع، نوآوری در تولید علمی و روش گردآوری داده‌ها (مسموعات، مشاهدات، منقولات، محسوسات یا تجربه‌های شخصی) پی برد. گزاره‌های اسنادی مانند «انشدنی»، «حکی»، «اخبرنی»، «قال و یقول»، «بلغنی» بارها در تاریخ‌نویسی آمده است (عتبی، ۳۴۷ و ۳۶۹ و ۳۹۶). بهره‌گیری از گزاره‌های اسنادی در شواهد شعری بیش از روایت رویدادها دیده می‌شود.

نتیجه‌گیری

عتبی مورخی است صاحب نظام فکری، که اجزای نظام اندیشه‌ی وی از اصل هماهنگی بهره‌مند نیست. این ناهماهنگی بین جزء و کل روایت تاریخی، و بین بینش و روش است. به سخن دیگر، تاریخ‌یمینی با وجود داشتن داده‌های بدیع و کم‌نظیر، انسجام و پیوستگی ندارد و گسست‌های متنی در آن دیده می‌شود که به اعتبار تاریخ‌نگاری او آسیب زده است. جایگاه عتبی بین مورخ و ادیب و خاطره‌نگار و رسائل‌نگار در نوسان است. او در جایگاه مورخ با قلمی نسبتاً ساده در توصیف و تحلیل داده‌ها برآمده و گاهی از تبیین علی بهره برده است، اما در مقام ادیب به بیان مطالب احساسی و عاطفی، اخلاقی، هنری پرداخته و در تمجید و ستایش یا تنقید از نخبگان داد سخن داده و ایبات فراوانی نقل کرده که گویای این مسئله است، و گاه به منزله‌ی رسائل‌نگار برای معرفی موقعیت علمی نخبه‌ای، نامه‌هایی از او را بدون شرح و ارتباط منطقی با روایت تاریخی بیان کرده است. هرچند این رسائل، تاریخ‌یمینی را به گنجینه‌ی ارزشمند ادبی بدل ساخته، نمی‌توان از آن‌ها تاریخ سیاسی و فراسیاسی استنباط کرد. خاطره‌نگاری او در رساله‌ی مربوط به بغوی نیز روش متفاوتی به نمایش گذاشته است. این تعدد شاخه‌های دانش‌هایی که بر او تأثیر گذاشته، موجب شده است نظام فکری‌اش از یک‌دستی و هماهنگی لازم بهره‌مند نباشد.

علیرغم انتقادهای وارده بر تاریخ‌نگاری عتبی در عرصه‌ی روش، در عرصه‌ی محتوا می‌توان او را مورخی معرفی کرد که گذری از تحول‌ها را برگزیده، که نوسان بسیار داشته است. برش تاریخی موضوع گزارش عتبی، همزمان، با انحطاط و سقوط دولت‌ها، و با قدرت‌گیری قدرت دیگری مواجه است.

توجه به این دو کاری دشوار است که به نظر نویسنده، عتبی از عهده‌اش برآمده است. او سعی کرده انحطاط سامانی و دیگران را به اوج‌گیری غزنویان پیوند بزند و بستر مشروعیت آن را فراهم سازد، اما در بیان روایت با ناهمواری‌هایی روبه‌رو شده است. او در انحطاط‌شناسی دولت‌ها موفق عمل کرده و عوامل متعددی، اعم از شخصی تا ساختاری با رویکرد انتقادی مطرح کرده است، اما در تأسیس‌نگاری دچار انحراف از معیار خود شده و به جای تبیین انتقادی، به مدافعه‌گویی افتاده است.

از چهار اصل بنیادین پیش او، دو اصل سلطنت محوری و شریعتمداری در بخش تأسیس نگاری، و دو اصل نخبه گرایی و انتقادی - علمی در در بخش انحطاط نگاری خودنمایی کرده است. نکته ی پایانی اینکه، عتبی با وجود توجه کانونی به «محاربات»، گزارش زنده و جالب از فحطی نیشابور داده است که می توان آن را شاهکار تاریخ نگاری عتبی دانست و با گزارش بیهقی از دارزدن حسنگ وزیر مقایسه پذیر است. تاریخ یمینی بر خلاف عنوان تک نگارانه اش، به دلیل توجه به مسائل متعدد منطقه ی خراسان به تاریخ نگاری منطقه ای تغییر مسیر داده است.

منابع

- استنفورد، مایکل (۱۳۸۶). **درآمدی بر فلسفه تاریخ**. ترجمه ی احمد گل محمدی. تهران: نشرنی.
- باسورث، ادموند. ک (۱۳۷۸). **تاریخ مخزنویان**. ترجمه ی حسن انوشه. تهران: امیر کبیر.
- _____ (۱۳۸۴) «شواهد شعری در تاریخ مسعودی». ترجمه ی احمد سمیعی (گیلانی). *نامه ی فرهنگستان*. شماره ی ۱/۷. صص ۱۵۹-۱۸۰.
- ثعالی نیشابوری، ابومنصور (۱۳۷۶). **ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب**. ترجمه ی رضا انزابی نژاد. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- عبدالملک ثعالی نیشابوری، ابومنصور (۱۴۲۰). **یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر**، الطبعه الاولی، جلد ۴. شرح و تحقیق التذکره مفید محمد قمیه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر (۱۳۷۴). **ترجمه ی تاریخ یمینی**. به اهتمام جعفر شعار. تهران: علمی و فرهنگی.
- حسن زاده، اسماعیل (۱۳۸۶). «تاریخ نگری و تاریخ نگاری عمادالدین کاتب اصفهانی». فصلنامه ی علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء. صص ۵۵-۲۱.
- رادمنش، عظامحمد (۱۳۸۲). «دیبچه آراسته: بررسی خطبه آغازین ترجمه یمینی». کیهان فرهنگی. ش ۲۰۲. مرداد.
- رحمتی، محمد کاظم (۲۰۱۰). «ابونصر عتبی و کتاب الیمینی».

<<http://rahmati.ketaban.com.16.10.2010>>

- عتبی، محمدبن عبدالجبار (۱۳۸۷). **الیمنی**. تحقیق یوسف‌الهادی. تهران: میراث مکتوب.
- فروزانی، ابوالقاسم (۱۳۸۱). **سیمجوریان: نخستین دودمان قدرتمند ترک در ایران**. تهران: انتشارات ایل شاهسون بغدادی.
- هروی، جواد (۱۳۸۲). **تاریخ سامانیان: عصر طلایی ایران بعد از اسلام**. تهران: امیرکبیر.

- Bosworth, c.e (1962). "Early sources for the history of the first four Ghaznavid Sultans "(997- 1041). *Islamic Culture*, v.72-22.
- Elton. I. Daniel (92010). "Historiography.iii,Early Islamic period"
- <[http://www.iranica.com/articales/historiography-iii.14\(originally](http://www.iranica.com/articales/historiography-iii.14(originally)>
December,15,2003.
- Meisami, j. scitt (1999). **Persian historiography To the End of the Twelfth Century**, Edinburgh University Press.

